

## تحلیل و بررسی معیار ارزش در اخلاق ارسطویی

حسن محیطی اردکان<sup>۱</sup>، حسین احمدی<sup>۲</sup>

### چکیده

دیدگاه اخلاقی ارسطو همواره یکی از مهمترین و پرنفوذترین دیدگاهها در فلسفه اخلاق به‌شمار می‌رود. به همین دلیل، فلاسفه اخلاق تفاسیر متعددی از دیدگاه وی را ارائه نموده‌اند که صحت و سقم این تفاسیر را تنها با مراجعه به کتب اخلاقی ارسطو می‌توان تشخیص داد. یکی از مهمترین مسائل در فلسفه اخلاق ارسطو، بحث ماهیت معیار ارزش اخلاقی است. از عبارات ارسطو، معیارهای گوناگونی برداشت شده و یا قابل برداشت است. تحلیل و بررسی جایگاه هر یک از این معیارها موضوع پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد. در نوشتار حاضر سعی شده تا با تحلیل سخنان ارسطو، معیار ارزش اخلاقی از منظر وی استخراج شده و مورد بررسی قرار گیرد. نتایج تحقیق به تفکیک میان معیار ثبوتی و اثباتی منتهی شده است. معیار ارسطو در مقام ثبوت تشبه به خدایان، تأمل نظری و فعالیت عقلانی است و معیار وی در مقام اثبات قاعده حد وسط و توجه به فاعل اخلاقی است. مهمترین نقدها بر معیارهای مذکور نیز عبارتند از: ابهام معیار ثبوتی، ناکافی بودن معیار عقلانیت، ناسازگاری با مبانی اخلاق اسلامی، فاصله داشتن با فضایل دینی، موجه نبودن معیار حد وسط و نیز موجه نبودن معیار فاعل اخلاقی.

**واژگان کلیدی:** اخلاق ارسطویی، سعادت، فضیلت، تأمل نظری، تشبه به خدایان، حد وسط، فاعل اخلاقی.

hekmat313@yahoo.com

۱. دکتری فلسفه اخلاق تطبیقی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی 1

hosseina5@yahoo.com

۲. استادیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی 1



## مقدمه

همواره از ارسطو به عنوان یکی از تأثیرگذارترین فلاسفه بر ابعاد مختلف تفکر بشر یاد می‌شود. دیدگاه وی در حوزه اخلاق و فلسفه اخلاق نیز همانند سایر حوزه‌ها اذهان اهل اندیشه و فکر را به خود مشغول کرده است. یکی از مهم‌ترین بحث‌ها در فلسفه اخلاق، بحث ملاک و معیار ارزش اخلاقی است. یافتن پاسخ به این پرسش از منظر ارسطو با دشواری‌هایی نظری روبه‌رو است. در برخی عبارات ارسطو، سعادت و نیک‌بختی به عنوان معیار ارزش معرفی شده است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۴۹).

با توجه به برخی از عبارات دیگر وی، معیار ارزش فضیلت است. به گفته او: «ستایش در خور فضیلت است (نه در خور نیک‌بختی)» (همان، ص ۴۵). مطابق قاعده معروف ارسطو، حد وسط معیار است (همان، ص ۶۶). برخی نیز فاعل اخلاقی را معیار ارزش دانسته‌اند و در این مورد به عباراتی از ارسطو استناد کرده‌اند که در آن هر دوی فضیلت و مرد نیک معیار ارزش تلقی شده‌اند: «هر چیزی به راستی همان‌گونه است که بر مرد نیک و صاحب فضیلت نمایان می‌شود. اگر چنین سخنی درست است و چنین می‌نماید که درست بوده و فضیلت و مرد نیک معیار است، پس لذت آن خواهد بود که بر او لذت می‌نماید...» (همان، ص ۳۸۴).

یا به این عبارت تمسک نموده‌اند که در آن فاعل اخلاقی معیار دانسته شده است: «و از این رو در واقع او معیار نیکی و بدی اشیاء است» (همان، ص ۹۴). از برخی عبارات دیگر وی نیز می‌توان تشبیه به خدایان را به وی استناد داد (همان، ص ۳۹۳). وجود تعابیر مختلف در آثار ارسطو، به ویژه اخلاق نیکوماخوس و کوشش برای جمع بین این عبارات و فهم نظر ارسطو در این زمینه، زمینه‌ساز نوشتار پیش‌رو شد. بنابراین پرسش اساسی این نوشتار آن

است که از نظر ارسطو معیار ارزش اخلاقی چیست و چگونه می‌توان اندیشه‌های به ظاهر ناسازگار ارسطو را با یکدیگر جمع نمود؟ به چه میزان می‌توان آنها را درست و مطابق با واقع دانست؟

البته گرچه آثاری را می‌توان یافت که به تبیین معیار ارسطو پرداخته‌اند، اما همه آثار مرتبط تنها به جنبه خاصی از بحث پرداخته‌اند و هیچ‌یک از آنها مسئله معیار ارزش را به‌طور کلی و با تفصیل مورد بررسی قرار نداده است و از لحاظ جامعیت در مسئله حاضر و تفکیک بحث بر اساس مقام ثبوت از مقام اثبات، تحقیق حاضر از سایر پژوهش‌های مرتبط با دیدگاه ارسطو متمایز است.

تفکیک معیار ثبوتی و اثباتی و تبیین هر یک از معیارهای مطرح شده در آثار ارسطو بر اساس تفکیک مذکور، رویه‌ای است که در پیش خواهیم گرفت و بر اساس آن سازگاری بین اندیشه‌های به‌ظاهر ناسازگار ارسطو را تبیین و در نهایت معیارهای ارسطویی در هر دو بعد را بررسی خواهیم نمود.

### معیار ثبوتی و اثباتی

با بررسی تفصیلی دیدگاه ارسطو و با تفکیک مقام ثبوت و اثبات از یکدیگر به خوبی می‌توان به حل مسئله معیار ارزش از نگاه ارسطو پرداخت. مقام ثبوت ناظر به جنبه هستی‌شناسی است و با منشأ ارزش سر و کار دارد و مقام اثبات ناظر به جنبه معرفت‌شناسی است و به کشف و تشخیص ارزش می‌پردازد. با در نظر گرفتن این نکته می‌توان اظهارات ارسطو را به دو دسته تقسیم نمود: ناظر به مقام ثبوت و ناظر به مقام اثبات. بر این اساس، برخی از معیارهای مطرح شده مربوط به مقام ثبوت بوده و نشانگر منشأ ارزش اخلاقی می‌باشند و دسته‌ای دیگر به مقام اثبات مرتبط بوده و برای تشخیص ارزش اخلاقی به کار می‌آیند.

### معیار ثبوتی ارزش اخلاقی

#### معیار سعادت

ارسطو علم اخلاق را به‌عنوان بخشی از دانش سیاست مورد بحث قرار می‌دهد؛ زیرا وی معتقد است غایتی که انسان به دنبال آن است باید در مهم‌ترین و معتبرترین دانش‌ها بحث و بررسی شود و آن دانش چیزی جز دانش سیاست نیست (همان، ص ۱۴-۱۵).

وی غایت هر دانش و عملی را خیر می‌نامد و به بررسی ماهیت خیر پرداخته و سپس به تفکیک غایات از یکدیگر می‌پردازد. از نظر وی، غایات‌ها مراتب مختلفی دارند؛ چرا که برخی از غایات‌ها، غایت فی‌نفسه نیستند و تنها مقدمه‌ای برای وصول به غایت قصوی محسوب می‌شوند. بنابراین غایات به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یکی، غایتی که می‌توان بالاتر از آن غایتی را تصور نمود و دیگری، غایتی که بالاتر از آن غایتی متصور نیست.

از میان غایات مختلف، آن غایتی که برای خودش خواستنی و مطلوب بوده و برای رسیدن به غایت دیگری نیست، غایت نهایی نامیده می‌شود. غایت نهایی از دید عموم مردم نیک‌بختی و سعادت است؛ زیرا سعادت به خاطر چیز دیگری مطلوب نیست (همان، ص ۴۹). سعادت معادل eudaimonia و سعادت‌گرایی معادل فارسی eudaimonism می‌باشد که نخستین بار توسط افلاطون مطرح شد و پس از وی، ارسطو و رواقیون آن را پی گرفتند. ترجمه‌های متفاوتی از واژه eudaimonia به انگلیسی شده است که از آن جمله می‌توان به happiness, welfare, quality of life, well-being, utility اشاره کرد. از این میان، ترجمه eudaimonia به happiness بیشتر شایع و رایج است. اما حقیقت آن است که ترجمه eudaimonia به happiness به دلیل زیر صحیح نمی‌باشد (parry, 2001, p. 489, taylor, 1998, p. 450).

happiness از happy به معنای خوشی، خشنودی و رضایت‌مندی از زندگی گرفته شده است. این خوشی و خوشحالی بیشتر با حالات روانی و درونی شخص مرتبط است. بنابراین، از این جهت ناظر به امور شخصی و تمایلات فردی بوده و امری «ساجکتیو» به‌شمار می‌آید. این در حالی است که eudaimonia به معنای «داشتن زندگی به‌طور عینی خوشایند و مطلوب» است. از این رو با مجموعه‌ای از وقایعی سروکار دارد که پدیدآورنده آن حالات روانی و ذهنی هستند. بنابراین، از این جهت امری عینی و واقعی و «آبجکتیو» تلقی می‌شود. بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان گفت که عینی بودن معنای eudaimonia و ذهنی بودن معنای happiness باعث تمایز آن‌دو از یکدیگر می‌شود.

ناگفته نماند که تمایز این دو واژه از یکدیگر، به معنای بی‌ارتباط بودن آنها باهم نیست؛ زیرا ائودایمونیا نوعی فعالیت همراه با لذت است. لذا تمایز فوق‌بدین معناست که ائودایمونیا صرفاً به معنای لذت نیست و صرف داشتن این احساس برای خوشبختی کفایت نمی‌کند. از آنجا که ائودایمونیا به نوعی فعالیت اشاره دارد که ممیز انسان از سایر موجودات

است و باعث شکوفایی نفس می‌شود، برخی ترجمه آن به human flourishing (شکوفایی نفس) را پیشنهاد داده‌اند؛ منوط به اینکه شکوفایی نفس در ارتباط با فعالیت‌های خارجی در نظر گرفته شود (نوس باوم، ۱۳۷۴، ص ۸۶؛ خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴).

با تلقی سعادت به عنوان معیار ثبوتی ارزش اخلاقی مشخص می‌شود که دیدگاه ارسطو از نوع غایت‌گرا و سعادت‌گراست. گرچه غایت‌گرایی در معانی متعددی به کار گرفته شده، اما مراد از غایت‌گرایی در اینجا دیدگاهی است که معیار ارزش‌گذاری اخلاقی افعال اختیاری انسان را دست‌یابی انسان به غایتی خاص می‌داند که معمولاً خارج از حوزه اخلاق دانسته شده‌اند (فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۴۵). در این نوع از غایت‌گرایی تنها، غایت مورد نظر که در دیدگاه ارسطو بر سعادت منطبق است دارای ارزش ذاتی (یعنی ارزشی که مطلوبیت آن ذاتی است و نه وابسته به مطلوبیت امری دیگر) است و ارزش سایر اوصاف اخلاقی غیر می‌باشد. به این معنا که مطلوبیت آن‌ها وابسته به مطلوبیت غایت مورد نظر است. ویژگی دیگر غایت‌گرایی مورد نظر، تلازم آن با مطلق‌گرایی اخلاقی است. به تعبیر دیگر، در غایت‌گرایی ارزش دست‌کم برخی از ارزش‌های اخلاقی مطلق است و ارزش سایر امور اختیاری نیز مقید به قیود واقعی است (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱). با وجود تلقی دیدگاه ارسطو به عنوان دیدگاهی غایت‌گرا و از نوع سعادت‌گرا، همچنان این پرسش وجود دارد که مصداق سعادت از منظر ارسطو چیست و وی چه چیزی را سعادت می‌داند؟

## مصداق سعادت

### فعالیت عقلانی

ارسطو در پاسخ به این پرسش به بیان مراد از سعادت می‌پردازد. وی تشریح مراد از سعادت انسان را با بیان وظیفه خاص انسان مرتبط می‌داند. به همین منظور در فصل ششم از کتاب اول، تبیین وظیفه خاص انسان را در دستور کار خود قرار می‌دهد. ارسطو در این رابطه می‌گوید: همان‌طور که وظیفه یک نی‌زن و یا مجسمه‌ساز این است که کار خود را خوب انجام دهد (یعنی خوب بنوازد و خوب مجسمه بسازد)، وظیفه انسان نیز آن است که کار و وظیفه خود را خوب انجام دهد. حال پرسش آن است که وظیفه انسان چیست که باید آن را خوب انجام دهد؟

ارسطو در اخلاق نیکوماخوس به توضیح وظیفه خاص انسان می‌پردازد و معتقد است همچنان‌که هر یک از اعضای بدن انسان - از جمله چشم و دست و پا - وظیفه‌ای دارند،

انسان نیز علاوه بر همه آنها وظیفه‌ای خاص دارد. روشن است که این وظیفه باید وظیفه‌ای باشد که مختص انسان باشد و گیاهان و حیوانات در آن با انسان شریک نباشند. بنابراین تعذیه و رشد و نیز تحرک و احساس نمی‌تواند وظیفه خاص انسانی به‌شمار آید؛ زیرا انسان در موارد فوق با گیاهان و حیوانات مشترک است. از نظر ارسطو، آنچه وظیفه خاص انسانی است و در آن انسان از موجودات دیگر متمایز می‌شود، فعالیت بر طبق عقل است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۳۱).

### فعالیت فضیلت‌مندانه

ارسطو پس از آنکه وظیفه خاص انسانی را عمل بر طبق عقل و آن‌هم با عالی‌ترین شکل معرفی می‌کند، این عبارت را می‌آورد: «و اگر عملی را عالی و شریف تلقی می‌کنیم که موافق فضیلت انجام داده می‌شود». وی در آخر نتیجه می‌گیرد که: «پس خیر [و نیک‌بختی] برای آدمی، فعالیت نفس در انطباق با فضیلت است...».

به گفته او:

اگر چنین است که ما وظیفه خاص آدمی را زندگی معینی می‌دانیم و این زندگی معین را فعالیت نفس یا عمل موافق عقل می‌دانیم و وظیفه خاص آدمی نیک را عبارت از همین فعالیت یا عمل به عالی‌ترین و شریف‌ترین نحو می‌دانیم و اگر عملی را عالی و شریف تلقی می‌کنیم که موافق فضیلت انجام داده می‌شود (اگر چنین است)، پس خیر [و نیک‌بختی] برای آدمی فعالیت نفس در انطباق با فضیلت است و اگر فضایل متعدد وجود دارند، در انطباق با بهترین و کامل‌ترین فضایل. اما باید اضافه کنیم: "در طی زندگی تمام و کامل"؛ چون نه با یک پرستو بهار می‌شود و نه با یک روز. یک روز یا زمانی کوتاه هیچ کس را نیک‌بخت نمی‌کند (همان، ص ۳۱).

طبق این عبارت، سعادت مساوی با فعالیت مطابق با فضیلت است؛ یعنی فعالیت فضیلت‌مندانه. این استدلال ارسطو در صورتی منتج است که مطابقت با فضیلت با مطابقت با عقل و به تبع آن فضیلت با عقل دست‌کم در این عبارت به یک معنا به کار گرفته شده باشند. در این صورت، استدلال وی را می‌توان به این شکل بازنویسی کرد:

۱. خیر و نیک‌بختی انسان، عمل بر طبق وظیفه خاص انسان است.
۲. وظیفه خاص انسان، عمل بر طبق عقل است.
۳. خیر و نیک‌بختی انسان، عمل کردن مطابق عقل است.

۴. عمل بر طبق عقل همان عمل بر طبق فضیلت است.

۵. پس خیر و نیکبختی عمل کردن مطابق فضیلت است.

در غیراین صورت (یعنی در صورتی که مراد از عقل و مراد از فضیلت متفاوت باشد)، استدلال ارسطو به نتیجه دلخواه وی منتهی نخواهد شد. با تحلیل فوق، پاسخ پرسش اساسی دیگری نیز روشن می‌شود؛ مبنی بر اینکه که آیا نیکبختی و سعادت است که ارسطو به‌عنوان غایت افعال مطرح می‌کند، همان فضیلت است یا فضیلت امری مستقل از نیکبختی و سعادت به حساب می‌آید؟

از یک‌سو، ارسطو در فصل نهم کتاب اول با طرح فروض مختلف پیرامون مراد از سعادت، نیکبختی را فضیلت و یا یکی از فضایل می‌داند و در توجیه آن می‌گوید: «عقیده ما با کسانی که نیکبختی را فضیلت یا یکی از فضایل می‌دانند انطباق کامل دارد؛ زیرا فعالیتِ موافق فضیلت، از متعلقات فضیلت است» (همان، ص ۳۵).

از سوی دیگر، برخی عبارات ارسطو حاکی از آن است که وی در عین حال که به ارتباط تنگاتنگ میان فضیلت و سعادت معتقد است، اما آن‌دو را یکی نمی‌داند. بلکه در نظر او، سعادت بالاتر و والاتر از فضیلت است. به‌عنوان نمونه، در فصل دوازدهم کتاب اول می‌نویسد: «هیچ‌کس نیکبختی را مثلاً مانند عدالت نمی‌ستاید. بلکه همه مردمان نیکبختی را چیزی بهتر و الهی‌تر [از عدالت] می‌دانند». فضیلت بودن عدالت در اندیشه ارسطو و برتر دانستن نیکبختی از عدالت در عبارت فوق نشان از آن دارد که فضیلت و سعادت از یکدیگر متمایزند. عبارت دیگری در همان صفحه مدعای فوق را تأیید می‌کند. آنجا که می‌گوید: «ستایش در خور فضیلت است (نه در خور نیکبختی)». مترجم اخلاق نیکوماخوس، آقای محمد حسن لطفی نیز در پاورقی در توجیه این نکته آورده است: «چون نیکبختی والاتر از فضیلت است و در خور چیزی والاتر از ستایش» (همان، ص ۴۵).

به نظر می‌رسد همان‌طور که «مک‌ایتایر» معتقد است (مک‌ایتایر، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶)، تفکیک میان سعادت و فضیلت منطقی‌تر از تقریب آنها باشد. افزون بر این، همان‌طور که مشاهده شد - این نظر مؤیدات بیشتری از عبارات ارسطو را با خود به همراه دارد. بنا بر نظر ارسطو، فضیلت به وصفی از اوصاف اطلاق می‌شود که متعلق آن عمل کردن مطابق با حد وسط میان افراط و تفریط است. سعادت نیز در اینکه وصف عامی از اوصاف است، با فضیلت مشترک است، اما با این تفاوت تعیین‌کننده که متعلق سعادت، عمل بر طبق فضیلت



است. به عبارت دیگر، سعادت عبارت است از عمل بر طبق فضیلت که خود عبارت است از عمل بر طبق حد وسط.

با تحلیل فوق روشن می‌شود که سعادت عنوانی عام‌تر از فضیلت است و فضایل بسیاری را در زیر چتر خود دارد. فضایل - همانطور که بعداً در مورد آن سخن خواهیم گفت - هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی مختلف هستند. مراد ارسطو، آنگاه که از سعادت و نیک‌بختی به عنوان غایت افعال بشری نام می‌برد، سعادت است که در نتیجه عمل به برترین فضایل حاصل می‌شود. به همین دلیل ارسطو در عبارت فوق، پس از آنکه سعادت را مساوی با عمل بر طبق فضیلت می‌داند، اضافه می‌کند که: «و اگر فضایل متعدد وجود دارند، در انطباق با بهترین و کامل‌ترین فضایل».

تحلیل فوق با فضیلت شمردن و یا یکی از فضایل شمردن نیک‌بختی نیز سازگار است؛ زیرا در این صورت نیک‌بختی و سعادت نتیجه عمل به فضایل است و نتیجه‌ای که از عمل به فضایل حاصل می‌شود، خودش مجمع فضایل است.

البته به گونه دیگری نیز می‌توان سعادت و نیک‌بختی را فضیلت شمرد و آن این است که نیک‌بختی حاصل عمل بر طبق عقل است و عمل مطابق عقل نیز فضیلت است. بنابراین سعادت نیز یکی از مصادیق فضیلت است.

ظاهر عبارات ارسطو گویای آن است که نیک‌بختی یا سعادت غایت نهایی افعال انسان است. وی در ابتدای اخلاق نیکوماخوس به این امر اشاره کرده و می‌نویسد: «چنین می‌نماید که غایت هر دانش و هر فن و همچنین هر عمل و هر انتخاب، یک خیر است. از این رو به حق، «خیر» غایت همه چیز نامیده شده است» (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۱۳). البته توجه به غایت در اندیشه ارسطو ممکن است باعث طرح این پرسش شود که در این صورت تنها چیزی که از نظر ارسطو ارزش ذاتی دارد خیر نهایی است و فضایل دیگری از قبیل شجاعت، اعتدال و عدالت ارزش ذاتی ندارند و تنها به میزان تأثیرشان در رسیدن به خوشی مطلوب دارای ارزش غیري هستند. این ایده را می‌توان با عبارتی از اخلاق نیکوماخوس تقویت کرد که در آن فضایل با اعمالی مرتبط دانسته شده‌اند که نقش ابزار را جهت رسیدن به خیر و نیک‌بختی ایفا می‌کنند:

چون هدف موضوع خواست ماست و اشیائی که به عنوان وسیله برای هدف برمی‌گزینیم موضوع تأملند، پس اعمال مربوط به وسایل مطابق تأمل انجام می‌گیرند و آزادانه‌اند و فضایل با این اعمال مربوط به وسایل سر و کار دارند (همان، ص ۹۴).

مارتا نوس باوم در کتاب ارسطو این تلقی از فضیلت را نتیجه فهم نادرست از اخلاق ارسطو و در تقابل با ظاهر عبارات وی می‌داند. وی تأکید می‌کند که ضروری بودن فضیلت برای نیل به سعادت، باعث ابزاری بودن ارزش آن نمی‌شود. فضایل ارزش ذاتی دارند و فی‌نفسه شایسته تحسین‌اند و در عین حال برای فضیلت‌مندان زیستن ضروری‌اند.

خود ارسطو نیز در برخی عبارات به این نکته اشاره کرده است. به‌عنوان نمونه، در یک مورد می‌نویسد: «عمل خوب خودش غایت است» (همان، ص ۲۱۶). ارسطو در برخی عبارات این دو را در مورد فضایل باهم جمع کرده است: «افتخار و خرد و هر فضیلتی را هم برای خودشان می‌خواهیم (چه آنها را اگر هم هیچ سودی برای ما نمی‌داشتند می‌خواستیم) و هم برای نیکبختی؛ چون آنها را مایه نیکبختی خود می‌دانیم» (همان، ص ۲۸).

مارتا نوس باوم بر این باور است که به اعتقاد ارسطو خود فضایل، غایت بالذات هستند. موافقان ذاتی نبودن ارزش فضایل به این سخن ارسطو استناد می‌کنند که: «ما درباره وسایل رسیدن به غایات تدبیر و تعمق می‌کنیم نه درباره غایات». اما وی سخن آنها را غیر مطابق با نص عبارات ارسطو می‌داند و معتقد است مراد از این عبارت ارسطو که «ما درباره آنچه به سوی غایت است تدبیر می‌کنیم، نه درباره غایات»، آن است که ما درباره آنچه مربوط به غایت است سخن می‌گوییم. البته نه این عبارت و هیچ عبارت دیگری از ارسطو نشان نمی‌دهد که بحث وی فقط بر سر وسایل و ابزار رسیدن به غایات است. بلکه شواهدی قوی وجود دارد مبنی بر اینکه وی می‌خواهد هم در مورد اجزا و مؤلفه‌های غایت بیندیشید و هم درباره یافتن وسایل رسیدن به آن. مراد ارسطو آن است که در ازای هر تدبیر و تعمقی باید چیزی باشد که درباره آن فکر کنیم و خود آن محل شک و شبهه نیست.

در ضمن این تدبیر خاص، ممکن است هم درباره ابزار و وسایل رسیدن به آن غایت خاص و هم در مورد ویژگی‌ها و خصوصیات آن غایت پرسیده شود؛ مثلاً اگر کسی پرسد «چگونه می‌توانم دانشمند خوبی شوم؟» می‌توان این پرسش را مطرح کرد که راه‌های دانشمند شدن کدام است و یا اینکه دانشمند خوب به چه کسی گفته می‌شود و چه ویژگی‌هایی دارد؟ این پرسش‌ها پرسش‌هایی است که با پاسخ به آن می‌توان پرسش نخست را جواب داد. اما کسی نمی‌تواند بپرسد که آیا اساساً خوب است دانشمند شوم یا خیر. بنابراین ارسطو معتقد به این نیست که هر پرسش مورد تدبیر صرفاً به وسایل حصول

مقصود برمی‌گردد. بلکه همواره ممکن است شخص طالب ویژگی‌های بیشتری درباره خود غایت باشد (نوس باوم، ۱۳۷۴، ص ۸۹).

با قطع نظر از توجیه نوس باوم، به نظر می‌رسد این دو نظر (یعنی ابزار دانستن سعادت و ارزش ذاتی دانستن آن) با این توجیه قابل جمع باشد که فضایل به لحاظ کمی و کیفی متعددند و به عبارتی مراتب تشکیکی دارند. همان‌طور که گذشت، سعادت عمل بر طبق فضیلت است. بنابراین سعادت نیز دارای مراتب مختلف است. هر یک از فضایل در عین حال که ارزش ذاتی داشته و محصل مرتبه‌ای از کمال‌اند، مقدمه‌ای برای کامل‌تر شدن و به سعادت رسیدن فرد نیز محسوب می‌شوند و این‌گونه نیست که فرد با داشتن یک فضیلت به تمام سعادت دست یافته باشد. بلکه فرد با کسب یک فضیلت، به همان اندازه به کمال نهایی خود نزدیک می‌شود. به تعبیر دیگر، هر فرد به اندازه‌ای سعادت‌مند است که از فضایل برخوردار باشد و زمانی به غایت قصوای خود رسیده است که عمل او مطابق با برترین فضیلت باشد؛ چراکه در این صورت سایر فضایل نیز به دست خواهند آمد.

بنابراین، می‌توان تعابیر مختلف ارسطو را این‌گونه توجیه نمود: زمانی که وی از ارزش ذاتی فضایل سخن می‌گوید، در صدد بیان این نکته است که ما افعال خوب را به خاطر خودشان می‌خواهیم، گرچه برای ما سود و منفعتی نداشته باشد؛ مثلاً ما کمک به ناتوان و تهی دست را ذاتاً ارزشمند می‌دانیم، گرچه از آن نفعی نبریم. به این معنا، کمک به تهی دست ارزش ذاتی دارد. ارزش ذاتی در این کاربرد به معنای ارزش واقعی است. پس اینکه گفته می‌شود x ارزش ذاتی دارد، یعنی x ارزش واقعی دارد. اما روشن است که تنها کمک به تهی دست نمی‌تواند سعادت انسان را رقم بزند. به تعبیر دیگر، نمی‌توان آن را غایت اخلاق و دارای ارزش ذاتی به معنای ارزش نهایی دانست. بلکه برای رسیدن به سعادت که هدف زندگی است، کارهای دیگری نیز لازم است. پس باید معانی ذاتی را از یکدیگر تفکیک نمود. فضایل به یک معنایی از ارزش ذاتی (ارزش واقعی)، ارزش ذاتی دارند. اما به معنای دیگر (ارزش نهایی)، ارزش ذاتی ندارند؛ زیرا غایت ابتدایی یا متوسط محسوب می‌شوند.

نکته دیگر آن است که ارسطو همواره در بیان مراد از سعادت و نیک‌بختی بر عنصر فعالیت تأکید می‌ورزد (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۳۱، ۳۸ و ۴۰). این نکته از آن جهت حائز اهمیت است که تأکید بر فعالیت به عنوان عنصری مهم در تأمین سعادت وی را بر آن داشته تا در برخی مواقع سعادت را ملکه نداند؛ زیرا ملکه به حالتی از نفس اطلاق می‌شود که فردی که

در خواب به سر می‌برد و یا فعالیتی انجام نمی‌دهد نیز ممکن است آن ملکه را دارا باشد. اما اگر عنصر فعالیت در سعادت دخیل باشد، به کسی که در خواب به سر می‌برد و یا به هر دلیلی مشغول انجام فعالیتی نیست سعادت‌مند اطلاق نمی‌گردد (همان، ص ۳۸۵). این درحالی است که ارسطو در ابتدای اخلاق نیکوماخوس سعادت و نیک‌بختی را نه عواطف خالی از خرد و نه استعداد، بلکه ملکه معرفی می‌کند (همان، ص ۶۱-۶۲).

تاکنون مشخص شد که دست‌کم فضیلت با سعادت ارتباط تنگاتنگی دارند و رسیدن به سعادت مستلزم عمل بر طبق فضیلت است. ارسطو فضایل را به دو نوع اخلاقی و عقلانی تقسیم می‌کند که به ترتیب فضایل بخش‌های غیرعقلانی و عقلانی روح‌اند. در بخش غیرعقلانی روح که منشأ انگیزه‌ها و خواسته‌ها و تمایلات بشری است، با سه فضیلت عدالت، خویش‌داری و شجاعت مواجه می‌شویم که از طریق تربیت و عادت ایجاد می‌شوند و در بخش عقلانی، با دو فضیلت حکمت نظری و عملی مواجهیم که از طریق آموزش پدید آمده و رشد می‌کند (همان، ص ۵۳).

ارسطو تا فصل دهم، سعادت را فعالیتی می‌داند که مطابق با همه فضایل است. انسانی به سعادت می‌رسد که همه فضایل را باهم داراست و اعمالش را به حکم عقل یا حکمت عملی و مطابق با فضایل درونی انجام می‌دهد. برترین حالت نفس حالتی است که در آن تمام قوای نفس فرمان‌بر عقل باشند و خود را با عقل هماهنگ سازند. از آنجاکه در اندیشه ارسطو و یونانیان زندگی اخلاقی از زندگی سیاسی و اجتماعی جدا نیست، همراه و همگام با سعادت جامعه و در ارتباط با آن رقم می‌خورد و تا زمانی که سیاست‌مداران و حکمرانان و سایر مردم فضیلت‌مند نشوند، جامعه سعادت‌مند نخواهد شد.

### تأمل نظری

ارسطو در فصل دهم، پرداختن به حکمت نظری را برترین فضیلت می‌داند و به همین دلیل سعادت‌مندی انسان را بر اساس تفکر و اندیشه و زندگی عقلانی تعریف می‌کند. در این رویکرد، هرچه فرد به تفکر و اندیشه پردازد از ارزش بالاتری برخوردار است. این تغییر رویکرد آن‌قدر در عبارات ارسطو به چشم می‌آید که اکثر کسانی که در آثار ارسطو تحقیق نموده‌اند به این تغییر رویکرد اشاره نموده‌اند. به‌عنوان نمونه، «نوس باوم» معتقد است که ارسطو در فصل دهم از نظر اولیه خود برگشته و تغییر موضع داده است. در این فصل وی تفکر و تعقل نظری را خیر بالذات می‌داند. بر این اساس، ارزش هر فضیلتی - حتی ارزش

دوستی - بستگی به تأثیر آن در افزایش تفکر دارد (نوس باوم، ۱۳۷۴، ص ۹۹ - ۱۰۰).

به نظر می‌رسد بتوان به‌گونه‌ای از سیر بحث ارسطو دفاع نمود که مستلزم تغییر موضعی که نوس باوم بدان اشاره می‌کند نباشد. بر اساس این تحلیل، سرّ پرداختن به فعالیت نظری در اواخر اخلاق نیکوماخوس، شاید در این نکته نهفته باشد که:

اولاً وی در آغاز کتاب این نکته را متذکر شده بود که اگر فضایل متعددی وجود داشته باشند، سعادت مساوی با عمل بر طبق برترین فضیلت است. لذا پس از اینکه ارسطو با معیار حد وسط نشان داد که فضایل متعددی وجود دارند، باید نشان می‌داد که بالاترین فضایل کدام است تا بدین وسیله مشخص شود مراد از سعادت دقیقاً چیست.

ثانیاً به نظر می‌رسد این دو سخن منافاتی با یکدیگر نداشته باشند؛ زیرا بدون قدرت عقلانی و تفکر، کسب فضایل اخلاقی و به تبع آن برخورداری از خیرهای بیرونی (قدرت و ثروت و شهرت و ...) امکان‌پذیر نیست.

همچنین می‌توان مانند «جی ال. کریل» این‌گونه پاسخ داد که از میان فضایل سه‌گانه‌ای که ارسطو از آنها نام می‌برد (یعنی فضایل فکری، اخلاقی و بیرونی)، فضیلت فکری برتر از اخلاقی است و فضیلت اخلاقی برتر از بیرونی؛ زیرا مثلاً با فضیلت بیرونی (ثروت) نمی‌توان فضیلت اخلاقی (شجاعت) را به دست آورد، اما با فضیلت اخلاقی می‌توان فضایل بیرونی را کسب کرد. بنابراین به دلیل شرافت و اهمیت فضیلت عقلی، آن را به‌صورت مجزا ذکر کرده است (شهریاری، ۱۳۸۸، ص ۸۰).

به‌هرصورت، وی برای اثبات اینکه عالی‌ترین سعادت همان تأمل نظری و تعقل است، دلایلی را اقامه کرده که در زیر به آنها اشاره شده است:

۱. از آنجاکه عقل بهترین جزء وجود ماست و موضوعات آن نیز بهترین موضوعات محسوب می‌شوند، فعالیت عقلی والاترین فعالیت است.

۲. فعالیت عقلی مداوم‌ترین فعالیت است؛ بدین معنا که فعالیت عقلی را بیش از هر فعالیت دیگری می‌توانیم حفظ کنیم.

۳. سعادت باید همراه با لذت باشد. فعالیت عقلی بالاترین لذت‌ها را از حیث خلوص و دوام به همراه دارد و کسی که عالم است نسبت به کسی که به دنبال علم است، زندگی را با لذت بیشتری می‌گذراند.

۴. فیلسوف بیش از هر فرد دیگری می‌تواند مستغنی از دیگران باشد و به فعالیت خود

حتی در تنهایی و خلوت ادامه دهد. گرچه همکاری دیگران برای او کمک بزرگی است، اما با نبود آن نیز می‌تواند امور خود را اداره کند.

۵. فلسفه برای خودش مطلوب است و نه برای رسیدن به مطلوبی دیگر. بنابراین، فعالیت عقل نظری نیک‌بختی کامل است؛ به شرطی که در طول زندگی دوام داشته باشد (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۳۸۹-۳۹۰).

با قطع نظر از مواضع مختلف ارسطو از ابتدای کتاب تا فصل دهم، به نظر می‌رسد موضع وی در فصل نهم کتاب دهم موضع نهایی وی باشد. ارسطو در این فصل تا اندازه‌ای متعادل‌تر به بررسی واقعیات زندگی می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که نمی‌توان فارغ از همه مواهب خارجی و لوازم انسانی به زندگی متأملانه اکتفا کرد؛ زیرا متأملانه زندگی کردن در صورتی موجه بود که ما موجوداتی صرفاً عاقل و بدون تمایلات بودیم. اما حال که ما تنها عاقل نیستیم، بلکه از عواطف، امیال و احساسات نیز برخورداریم، تأمل و تفکر بهترین خیر ماست نه همه آن. با وجود این، ارسطو همواره تأمل و تعقل را بالاترین خیر می‌داند و آن را در همه شوؤن زندگی دخالت می‌دهد. البته ارسطو تأکید می‌کند که بهره‌مندی از مواهب خارجی باید به اندازه اعتدال باشد و فرد نیک‌بخت تنها به اندازه نیاز از آنها بهره می‌گیرد (همان، ص ۳۹۴).

### تشبه به خدایان

ارسطو در فصل هشتم از کتاب دهم اخلاق نیکوماخوس تشبه به خدایان را ملاک اصلی دانسته و با توجه به آن به تبیین ارزش فعالیت نظری به‌عنوان مصداق خیر نهایی انسان می‌پردازد. این امر نشانگر آن است که معیار اصلی ارسطو تشبه به خدایان است و ارزش فعالیت نظری نیز وابسته به آن است؛ به این معنا که فعالیت نظری نیز از آن جهت که باعث تشبه به خدایان است، ارزشمند است. وی معتقد است خدایان از بالاترین مراتب سعادت برخوردارند. از میان فعالیت‌های انسان، فعالیتی ارزشمندتر است و باعث سعادت می‌شود که به فعالیت خدایان شبیه‌تر باشد. آن فعالیتی که باعث شده تا خدایان از بالاترین مراتب سعادت بهره‌مند باشند، نظر و تعقل محض است. بنابراین تعقل و تفکر محض از بالاترین ارزش برخوردار است و ارزش سایر افعال نیز در نسبت با آن تعیین می‌شود (همان، ص ۳۸۸ و ۳۹۲-۳۹۳):

پس فعالیت خدایان که موجب حد اعلائی نیک‌بختی است، باید نظر محض باشد. بنابراین

از میان فعالیت‌های انسانی آن فعالیتی که به فعالیت خدایان شبیه‌تر از همه است باید بیش از همه چیز دارای طبیعت نیک‌بختی باشد. ... تمامی زندگی خدایان نیک‌بختی است و آدمیان نیز تا آن حد که سهمی در شبیهی از این فعالیت می‌توانند داشت، از نیک‌بختی برخوردار می‌توانند بود. ... به هر اندازه که نظر وسعت ییابد، نیک‌بختی به همان اندازه وسعت می‌یابد و کسانی که به‌نحو کامل‌تر از نظر بهره‌ورند، نیک‌بختیشان کامل‌تر است. ... پس حق داریم که نیک‌بختی را عبارت از زندگی وقف نظر بدانیم (همان، ص ۳۹۳).

بررسی معیارهای قابل طرح در مقام ثبوت نشان می‌دهد که ارسطو معیار ارزش اخلاقی را تشبیه به خدایان می‌داند و با توجه به این ملاک، فعالیت نظری را ارزشمند می‌شمارد و از آن جهت که انسان دارای جنبه‌های دیگری غیر از عقل نیز می‌باشد و برای بقای حیات ناگزیر از تأمین منافع حیاتی است، فعالیت و زندگی عاقلانه یا فضیلت‌مندانه دارای ارزش است.

### معیار اثباتی ارزش اخلاقی

با معیار قرار دادن تشبیه الهی و مهمترین مظهر آن یعنی تأمل عقلانی در مقام ثبوت، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان فضایل و رذایل اخلاقی را در مقام اثبات تشخیص داد و آنها را کشف نمود؟ ارسطو دو معیار مهم را در این باره مطرح نموده است؛ معیار حد وسط و معیار فاعل اخلاقی.

#### حد وسط

عمل بر طبق فضیلت مستلزم تشخیص فضیلت است؛ زیرا تا زمانی که فضائل مشخص نشده باشند نمی‌توان بر اساس آنها عمل نمود. از این‌رو ارسطو معیاری را جهت تشخیص فضایل ارائه داده که به «قاعده زرین» یا «قاعده طلایی» حد وسط شهرت یافته است. بر طبق قاعده حد وسط، فضیلت با حد وسط مساوی بوده و میان دو رذیلت افراط و تفریط است. به تعبیر ارسطو، «فضیلت ملکه‌ای است که حد وسطی را انتخاب کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار باشد، با موازینی که مرد دارای حکمت عملی حد وسط را با توجه به آنها معین می‌کند» (همان، ص ۶۶). به‌عنوان مثال، شجاعت حد وسط بین جبن و تهور، سخاوت حد وسط بین ولخرجی و بخل، عفت حد وسط بین هرزگی و بی‌حسی و حیا حد وسط بین بی‌شرمی و کم‌رویی است. بنابراین شجاعت، سخاوت، عفت و حیا مصادیقی از فضیلت به‌شمار می‌آیند.

ویژگی مهمی که ارسطو برای حد وسط بر می‌شمرد آن است که حد وسط، عینی نبوده و نسبت به همه افراد یکسان نیست. بلکه انسان‌های متفاوت و اوضاع متفاوت، اقتضاهای گوناگونی دارند. وی سعی می‌کند متغیر بودن حد وسط نسبت به افراد را با مثالی روشن کند: اگر برای کسی غذا به مقدار ده مینه زیاد است و به مقدار دو مینه<sup>۱</sup> کم است، استاد ورزش به سادگی غذا به مقدار شش مینه را برای او معین نمی‌کند؛ چون این مقدار ممکن است هنوز هم برای آن کس زیاد یا کم باشد. برای میلیون<sup>۲</sup> ورزشکار کم است و برای کسی که تازه شروع به ورزش کرده است زیاد (همان، ص ۶۴).

تشخیص حد وسط در برخی موارد، به‌ویژه برای افرادی که فضیلت‌مند نیستند و به فضیلت‌مندان نیز دسترسی ندارند، به راحتی قابل درک است. از این رو ارسطو به این افراد پیشنهاد می‌دهد که تلاش کنند تا آنجا که ممکن است بر خلاف گرایش‌های طبیعی مشی نمایند. با این همه معتقد است که نمی‌توان به‌طور دقیق معین کرد که تا چه اندازه باید بر خلاف گرایش‌های طبیعی عمل نمود:

«با استدلال نمی‌توان به‌طور دقیق معین کرد که چه مقدار انحراف باید نکوئیده شود و این دشواری در همه مواردی که با تجربه و ادراک حسی (ادراک حسی در اینجا به معنی دریافت شهودی است) ارتباط دارند موجود است» (همان، ص ۷۶).

وی در پایان کتاب دوم با ستایش‌آمیز خواندن عمل بر طبق فضیلت (حد وسط)، اعتراف می‌کند به اینکه «چاره‌ای نیست جز اینکه گاهی در جهت افراط میل کنیم و گاهی در جهت تغریظ؛ زیرا بدین سان به بهترین وجه می‌توانیم حد وسط و درست را بیابیم» (همانجا). همین امر باعث شده تا برخی نسبت اخلاقی و تجربه‌گرایی را به ارسطو نسبت بدهند (ندری ابیانه، ۱۳۸۴، ص ۳۶؛ دهقانی محمودآبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸-۱۴۹ و ۱۵۳)؛ ادعایی که به هیچ‌وجه با دیدگاه اخلاقی وی تناسب ندارد و دست‌کم با سخن ارسطو در فصل ششم از کتاب سوم ناسازگار است. ارسطو در آنجا از عینی بودن هدف اخلاقی سخن می‌گوید و به رد دیدگاه ذهنی‌گرا در اخلاق می‌پردازد:

بعضی کسان بر آنند که موضوع خواست، «نیک» است و بعضی دیگر بر این عقیده‌اند

۱. معادل ۴۵۳ گرم.

۲. ورزشکار معروف یونانی که پرخور بوده است.



که موضوع خواست، آن چیزی است که [به نظر خواننده] نیک می‌نماید. ... اما کسانی که آنچه را به نظر کسی نیک می‌نمایند موضوع خواست او می‌دانند، باید این نتیجه را بپذیرند که هیچ موضوع طبیعی خواست وجود ندارد و تنها آنچه به نظر هر کس نیک می‌نماید موضوع خواست اوست. ... اگر این نتایج ما را راضی نمی‌کنند ... بیشتر مردمان به سبب جاذبه لذت اشتباه می‌کنند. لذت «نیک» اصیل و حقیقی نیست، بلکه فقط نیک می‌نماید (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۹۳-۹۴).

تاکنون مشخص شد که با استفاده از معیار حد وسط می‌توان فضایل اخلاقی را از رذایل تشخیص داد. اما کشف ارزش‌های اخلاقی برای تمام افراد از این راه میسر نیست. از آنجاکه تعیین حد وسط در برخی موارد سخت و دشوار است، ارسطو برای کسانی که از تعیین حد وسط عاجزند راه حل دیگری ارائه می‌دهد که در مقام عمل می‌تواند به‌عنوان جایگزینی برای عمل بر طبق حد وسط قلمداد شود. این راه، استفاده از ظرفیت الگوهای اخلاقی یا فاعلان اخلاقی است.

### فاعل اخلاقی

وی در این راه حل جایگزین بر نقش فاعل اخلاقی با همان الگوهای اخلاقی تأکید می‌کند و به انسان‌های عادی توصیه می‌کند که قبل از رسیدن به مرز حکمت، از انسان‌های شریف و فضیلت‌مند که نقش الگوهای اخلاقی را ایفا می‌کنند تبعیت کنند؛ زیرا «انسان شریف در همه موارد انتخاب درست می‌کند و در هر مورد فردی، اشیاء بر او همان‌گونه که هستند نمایان می‌شوند» (همان، ص ۹۴) و «در هر جنسی از اشیاء حقیقت را می‌بیند» (همان‌جا). در اندیشه ارسطو، نقش فاعل فضیلت‌مند به اندازه‌ای پررنگ است که وی گاهی از مرد نیک با عنوان معیار سخن گفته است: «و از این رو در واقع او معیار نیکی و بدی اشیاء است.» (همان) و گاهی نیز مرد نیک را در کنار فضیلت به‌عنوان معیار خوبی و بدی مطرح می‌نماید و می‌گوید: «هر چیزی به‌راستی همان‌گونه است که بر مرد نیک و صاحب فضیلت نمایان می‌شود. اگر چنین سخنی درست است و چنین می‌نماید که درست است و فضیلت و مرد نیک معیار است، پس لذت آن خواهد بود که بر او لذت می‌نماید...» (همان، ص ۳۸۴). با تفکیک مقام ثبوت و اثبات مشخص شد که مراد ارسطو از معیار در عبارات فوق، معیار اثباتی است، نه ثبوتی. بنابراین گفتار و کردار فاعل اخلاقی را می‌توان کاشف از ارزش دانست و نه منشأ آن. تأکید ارسطو بر نقش فاعل اخلاقی در دستیابی افراد عادی به فضیلت، منشأ بروز

تفاسیری از اخلاق ارسطو شده که به تفاسیر فاعل محور شهرت یافته‌اند. یکی از تقریرهای فاعل محور تفسیر خانم «هورست هوس»<sup>۱</sup> است که بر طبق آن ارزیابی فاعل اخلاقی مقدم بر ارزیابی فعل است. در این دیدگاه، رفتاری درست شمرده می‌شود که از فرد فضیلت‌مند صادر شده باشد. فردی فضیلت‌مند است که از تمام فضایل برخوردار باشد و در نهایت، فضایل ویژگی‌های منشی هستند که وجود آنها برای کسب سعادت، زندگی خوب و خیر فراگیر ضروری است.

محوری دانستن نقش الگوی اخلاقی و معیار دانستن رفتار وی با برخی اشکالات مواجه است. اشکال توجیه یکی از مهمترین این اشکالات است؛ چرا فعل وی فضیلت است؟ فضیلت بودن عمل وی چگونه قابل توجیه است؟ آیا امکان خطای اخلاقی از وی منتفی است؟ با چه توجیهی می‌توان امکان خطا را از او سلب نمود؟ چرا ما باید تابع الگوی اخلاقی باشیم؟ آیا اگر هدف دیگری از تبعیت از الگوی اخلاقی مد نظر است، این دیدگاه به همان غایت‌گرایی باز نمی‌گردد؟

### بررسی

انتقادات متعددی در برابر دیدگاه اخلاقی ارسطو مطرح شده و یا قابل طرح است که به تناسب بحث فوق می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. معیار ثبوتی اخلاق ارسطویی مبهم است. معیار ثبوتی ارسطو، تشبه به خدایان است. در این باره پرسش‌های متعددی وجود دارد و روشن نبودن پاسخ دقیق آنها در اخلاق ارسطو بر ابهام این دیدگاه می‌افزاید و مجال وسیع‌تری برای پژوهش می‌طلبد؛ از جمله اینکه مراد وی از خدایان چیست و یا کیست؟ با توجه به کاربرد جمع «خدایان»، خدا یا خدایان ارسطو با خدای اسلام چه نسبتی دارد؟ چه میزان از تشبه، معیار ارزش است و به عبارتی، حد نصاب تشبه چه میزان از تشبه است؟ آیا تنها فعالیت خدایان، تأمل نظری است و دارای کمالات دیگری نیستند که تشبه به آنها از آن جهات ملاک و معیار قرار گیرد؟ اگر خدایان در نزد ارسطو از کمالات دیگری نیز برخوردار است، چرا این ویژگی خدایان پررنگ شده است و اگر از کمالات دیگری برخوردار نیست، چرا تشبه به آنها و نه تشبه به موجودی کامل‌تر ملاک قرار گرفته است؟

1. Rosalind Hursthouse.

۲. معیار ثبوتی ارسطویی ناکافی است. تأکید بر فعالیت عقلی و تقویت نیروی فکری گرچه کمال وجودی انسان را ارتقا می‌بخشد، اما لزوماً باعث کمال حقیقی انسان نمی‌شود؛ به‌ویژه بر اساس دیدگاه اخلاقی اسلام که مصداق کمال حقیقی انسان قرب به خداوند متعال است. بنابراین تقویت نیروی عقل و یا حتی متصف شدن به فضایل اخلاقی ارسطویی بدون علم حضوری به کمال مطلق و عبودیت موجب کمال حقیقی انسان نخواهد شد (مصباح یزدی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۰-۱۲۳).

۳. معیار ثبوتی در اخلاق ارسطویی با معیار اخلاق اسلامی ناسازگار است. از آنجاکه معیار ثبوتی در دیدگاه ارسطو تشبه به خدایان در مظهر عقلانیت است، انسان شجاع باهوش ولی بدون ایمان به خداوند، اخلاقی محسوب می‌شود؛ زیرا متصف به اوصاف اخلاقی ارسطویی است. درحالی‌که بر اساس مبانی اخلاقی اسلام، چنین فردی هنوز به حد نصاب اخلاق دست نیافته و به سعادت حقیقی خود نرسیده است. به همین دلیل در روز قیامت از لوازم آن، مانند ورود به بهشت محروم خواهد شد؛ گرچه ممکن است به دلیل نزدیک شدن به حد نصاب، عذاب از او برداشته شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۴۱-۳۴۳).

۴. تأکید دیدگاه ارسطو بر فضایل، ناشی از هماهنگی قوای نفسانی با عقل انسان است و در آن فضایل دینی جایگاهی ندارد. این امر ناشی از غیبت مفاهیم دینی‌ای مانند ثواب و گناه، بهشت و جهنم و مفاهیم ناظر به اعمال عبادی، مصادیق دینی خدا و آخرت، عدم توجه به منابع معرفت دینی نظیر وحی در اندیشه اخلاقی وی است. بنابراین، گرچه ارسطو از فضایل و رذایل اخلاقی نام برده است، ولی ارزش‌های اخلاقی ارسطو از ارزش‌های اخلاقی دینی فاصله دارد (شهریاری، ۱۳۸۸، ص ۸۵-۸۷).

۵. قاعده حد وسطی که ارسطو برای تعیین فضایل از رذایل مطرح کرده، با اشکالاتی مواجه است؛ از جمله اینکه مبتنی بر دلیل متقنی نیست و - همان‌طور که خود ارسطو نیز به این نکته توجه داشته - تعیین حد وسط در همه موارد امکان‌پذیر نیست و یا دست‌کم دشوار است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۷۵-۷۶). توضیح وی برای حد وسط بودن برخی از فضایل اخلاقی‌ای نظیر راستگویی کافی نیست؛ زیرا راستگویی حد وسط دروغ گفتن و چیز دیگر نیست، بلکه در مقابل دروغ گفتن است (پینکین، ۱۳۸۱، ص ۴۹).

۶. تأکید بیش از حد ارسطو بر عقل در مقام اثبات نیز قابل نقد است؛ زیرا عقل انسان ابزاری در خدمت نفس است و از محدودیت شناخت برخوردار است. به همین دلیل،

گرچه بتوان از آن در فهم اصول کلی اخلاقی و یا برخی از جزئیات کمک گرفت، اما از درک تمام جزئیات عاجز است (دهقانی محمودآبادی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲).

۷. ارسطو برای کسانی که فضیلت اخلاقی را با معیار حد وسط تشخیص نمی‌دهند، معیار فاعل اخلاقی را معرفی کرده است. به نظر می‌رسد این معیار نیز معیار موجهی نباشد؛ زیرا همچنان این پرسش وجود دارد که چگونه می‌توان فاعل اخلاقی را تشخیص داد؟ اگر پاسخ داده شود که فاعل اخلاقی کسی که فضیلت اخلاقی را انجام می‌دهد، نتیجه این می‌شود که فضیلت را باید از طریق فاعل اخلاقی تشخیص داد و فاعل اخلاقی را از طریق فضیلت، این دور است و اگر در پاسخ گفته شود که فاعل اخلاقی را از طریق مطابقت اعمال افراد با سایر فاعلان اخلاقی می‌توان کشف نمود، این سلسله نیز راه به تشخیص فضیلت نخواهد برد.

### نتیجه‌گیری

مرور بر افکار و اندیشه‌های ارسطو نشان می‌دهد که وی فیلسوفی واقع‌گرا، مطلق‌گرا و غایت‌گرا در حوزه فلسفه اخلاق است. وی معیارهای متعددی را در اندیشه‌های اخلاقی خود مطرح نموده است. این معیارها به دو دسته ثبوتی و اثباتی تقسیم می‌شوند. معیار ثبوتی ارزش اخلاقی نزد ارسطو تشبه به خدایان است و از آنجاکه فعالیت خدایان تأمل‌نظری است، تأمل‌نظری مبنای ارزش‌گذاری قرار می‌گیرد. توجه ارسطو به ابعاد جسمانی انسان در کنار ابعاد روحانی سبب شده تا وی در آثار خود، همواره بر زندگی بر اساس عقلانیت تأکید کند و آن را ملاکی در طول تشبه به خدا مطرح نماید.

از نظر ارسطو، معیار اثباتی ارزش اخلاقی نیز که به طریق شناخت اخلاقی اشاره دارد، عبارت است از حد وسط و فاعل اخلاقی. با قطع نظر از اشکالاتی که به اندیشه ارسطو وارد شده، توجه وی به جنبه‌های مختلف حیات بشری و تلاش برای حل معضلات اخلاقی آن از جذابیت‌هایی است که اندیشه ارسطویی را تا عصر حاضر به‌عنوان یکی از مشهورترین دیدگاه‌های اخلاقی سر پا نگه داشته است. با این وجود، دیدگاه وی در معرض نقدهای متعددی قرار دارد که برخی از آنها عبارتند از ابهام معیار ثبوتی، ناکافی بودن معیار عقلانیت، ناسازگاری با مبانی اخلاق اسلامی، فاصله داشتن با فضایل دینی، موجه نبودن معیار حد وسط و نیز موجه نبودن معیار فاعل اخلاقی.

### کتابنامه

۱. ارسطو (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس. ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی. تهران: طرح نو.
۲. پینکین، کالوین (۱۳۸۱). اخلاق نیکوماخوس ارسطو. ترجمه علی حقی. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۴ (۱۳-۱۴)، ص ۳۶-۵۷.
۳. خزاعی، زهرا (۱۳۸۹). اخلاق فضیلت. تهران: حکمت.
۴. دهقانی محمودآبادی، محمدحسین (۱۳۸۷). سعادت در مکاتب سعادتگرا (نقد و بررسی مکاتب اخلاقی سقراط، افلاطون و ارسطو). معرفت. ۱۷ (۱۲۸)، ص ۱۳۹-۱۵۷.
۵. شهریار، حمید (۱۳۸۸). فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک ایتایر. تهران: سمت.
۶. فرانکنا، ویلیام (۱۳۸۳). فلسفه اخلاق. ترجمه هادی صادقی. قم: طه.
۷. مصباح، مجتبی (۱۳۸۸). بنیاد اخلاق. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱.
۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۴). دروس فلسفه اخلاق. تهران: اطلاعات.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱.
۱۰. مک ایتایر، السدیر (۱۳۷۹). تاریخچه فلسفه اخلاق. ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: حکمت.
۱۱. ندیری ابیانه، فرشته (۱۳۸۴). سیری در حکمت عملی: ارسطو، فارابی. ابن‌سینا. همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
۱۲. نوسباوم، مارتا (۱۳۷۴). ارسطو. ترجمه و حواشی و افزوده‌ها از عزت‌الله فولادوند. تهران: طرح نو.